

**A Critique of Jurisprudential Theories
of the Need or No Need to Compensate for the Inflation**

Morteza MohammadiRad¹, Seyyed Mohammad ShafieiMazandrani², Nasrin karimi³

¹Ph.D.student, Department of fiqh(jurisprudence) and basis of slamiclaw, Islamic Azad Univercity, Qom Branch, Qom, Iran. mortzamohammadirad@gmail.com

²Assistant professor, Department of fiqh(jurisprudence) and basis of slamiclaw, Islamic Azad Univercity, Qom Branch, Qom, Iran.(**Corresponding Author**). Shafieimazandarani@yahoo.com

³Assistant professor, Department of fiqh(jurisprudence) and basis of slamic law, Islamic Azad Univercity, Qom Branch, Qom, Iran. nasrinkarimi1308@yahoo.com

Abstract

The devaluation of money is one of the challenging legal concepts of jurisprudence. Existing theories presented for the money with its past nature do not meet the real needs of the situation. Falling into disagreement with the nature of money causes the To unravel the nature of money throughout history, different views have been offered as to the necessity or necessity of compensating for the devaluation of money. However, the question arises whether in long-term monetary debt, and Should the nominal value of the banknote be calculated at the time of the religion if the value of the currency has decreased, or if the exchange-value is required Consider the borrowed money? The answer to this important question, on the one hand, requires careful examination of the dimensions of the issue of credit money, and on the other hand, requires convincing jurisprudential evidence. The hypothesis proved in this article is Because what makes them attractive in credit money is the power to buy and exchange money, not face value, and pay the same attention to religion and jurisprudence to compensate for the devaluation of money. This research is completely descriptive-analytical and with data gathering from library sources. The legal and jurisprudential authorities have tried to clarify the hidden and invisible aspects of the aforementioned problem.

Keywords: Fungibles Andnon, Fungibles, Usury, Devaluation, Inflation.

نقدی بر نظریات فقهی و حقوقی لزوم

یا عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول ناشی از تورم^۱

مرتضی محمدی‌راد،^۱ سید محمد شفیعی مازندرانی،^۲ نسرين کریمی^۳

^۱ دانشجوی دکترا، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران. mortzamohammadirad@gmail.com
^۲ استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران (نویسنده مسئول). shafieimazandarani@yahoo.com
^۳ استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران. nasrinkarimi@yahoo.com

چکیده

کاهش ارزش پول از مفاهیم چالش برانگیز فقهی و حقوقی است. نظریه‌های موجود که برای پول با ماهیت گذشته آن ارائه شده، پاسخگوی نیازهای واقعی در این وضعیت نیستند. فقدان درک درست از ماهیت پول، باعث شده تا فقها عملاً با احتیاط به موضوع نزدیک شوند. با تغییر یافتن ماهیت پول در طول تاریخ، دیدگاه‌های مختلفی در زمینه لزوم یا عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول ارائه گردیده است. حال این سؤال مطرح می‌شود که در دیون پولی مدت‌دار و در صورتی که ارزش پول کاهش یافته باشد، باید ارزش اسمی اسکناس را، به هنگام ادای دین محاسبه نمود؟ یا ارزش مبادله‌ای پول قرض داده شده را مد نظر قرار داد؟ پاسخ به این پرسش، از سویی نیازمند بررسی دقیق ابعاد موضوع پول اعتباری، و از سوی دیگر، نیازمند ارائه ادله فقهی و حقوقی متقن می‌باشد. فرضیه‌ای که در این مقاله به اثبات رسیده عبارت است از، آنچه در پول‌های اعتباری موجب رغبت و انگیزش افراد به آنها می‌شود، قدرت خرید و ارزش مبادله‌ای پول است، نه ارزش اسمی، و در هنگام ادای دین نیز باید به همان توجه شود و همچنین فقهاء و حقوقدانان لزوم جبران کاهش ارزش پول را به‌طور مطلق در همه حالات تورم نمی‌پذیرند. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی سعی در روشن کردن زوایای پنهان و ناپیدای طرح مسأله پیش گفته را دارد.

کلیدواژه‌ها: مثلی، قیمی، ربا، ارزش پول، تورم.

^۱ این مقاله برگرفته از رساله دکتری مرتضی محمدی‌راد با عنوان: «کاهش ارزش پول، احکام و آثار آن از دیدگاه فقه و حقوق موضوعه ایران»، به راهنمایی دکتر سید محمد شفیعی مازندرانی و با مشاوره دکتر نسرين کریمی، در رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، ارائه شده در دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، می‌باشد.

پیشرفت روزافزون تحولات اقتصادی و اجتماعی در جوامع کنونی و افزایش روابط حقوقی و مالی بر مبنای نیازهای اولیه بشر باعث گردیده است که مصادیق اعتباری در معاملات که در گذشته از سادگی و سهولت مبنایی برخوردار بوده است، تبدیل به مسائل پیچیده و بغرنج گردد. یکی از این مسائل بحث وجه نقد، شیوه‌های پرداخت و کاهش ارزش اولیه آن در طول زمان می‌باشد. با توجه به شرایط و بازخوردهای اقتصادی همچون تحریم‌های سیاسی و تورم، مسأله کاهش ارزش وجه نقد یا به اصطلاح عرفی پول بیش از پیش زوایای پنهان خود را نمایان می‌کند. حقوق موضوعه کشور در بسیاری از مسائل با قواعد فقهی و نظریات فقها در هم آمیخته شده است. بنابراین، برای تبیین هر مسأله حقوقی ابتدا باید به صورت مبنایی و ریشه‌ای سوابق فقهی و نظریات فقهای آن قضیه را به طور جامع و کامل مورد بررسی قرار داد و با تطبیق آن با عرف و عادت جامعه مبادرت به تدوین راهکارهای قانونمند حقوقی نمود. با بررسی منابع و مراجع فقهی مشاهده می‌گردد که امروزه یکی از موضوعات مهم و کاربردی در فقه، مسأله پول و کاهش ارزش آن می‌باشد. مسائل و اختلافات بوجود آمده در بحث وجه نقد از قبیل تعریف ماهوی آن، خسارات تأخیر تأدیه، معاملات ربوی، توجه به شیوه بانکداری اسلامی و... در سالیان گذشته مخصوصاً بعد از ظهور انقلاب اسلامی ایران در بسیاری از موارد سبب تغییرات عمده در قوانین و رویه‌های قضایی کشور شده که ریشه همه این اختلافات به طور مستقیم یا غیر مستقیم به کاهش ارزش پول برمی‌گردد، این مسأله ما را بر آن داشته است که در این پژوهش به بررسی و تبیین کاهش ارزش پول و لزوم جبران آن از دیدگاه فقه - امامیه و تأثیرات آن بر رویه قضایی کشور بپردازیم.

مسأله محوری و اساسی در این تحقیق، بحث کاهش ارزش پول و ضمان ناشی از تورم در دیون و معاملات می‌باشد و اینکه آیا بر طبق نظریات فقهی و حقوقی جبران خسارات ناشی از کاهش پول پذیرفته شده است یا خیر؟

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی به بیان دیدگاه فقه و حقوق دانان در مورد لزوم و عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول در حالت تورم پرداخته است. از این رو لازم است برای نظریه‌پردازی جدید که ملتزم به حفظ اصول و قواعد فقهی و حقوقی است، این موضوع بازشناسی و تغییرات اساسی که می‌تواند موجب تغییر برخی از احکام فقهی و حقوقی پول شود، تبیین گردد.

در موضوع مورد بحث نظرات و آراء بسیار متعدّد و متنوعی از سوی فقهای اسلامی ارائه شده است که با توجه به مبانی و مقدمات استدلالی آنها، همگی را می‌توان در ذیل پنج نظریه عمده جای داد:

- **نظریه عدم جبران کاهش ارزش پول:** طرفداران این نظریه، جبران کاهش ارزش پول را مطلقاً و در هیچ حالی از میزان تورم جایز نمی‌دانند. بسیاری از فقها کاهش ارزش پول را ضمان آور ندانسته و پرداخت بیش از ارزش اسمی پول را غیر جایز و ربا به حساب می‌آورند.
- **نظریه جواز و لزوم جبران کاهش ارزش پول (به طور مطلق):** طرفداران این نظریه معتقدند که در دیون و دادوستدهای اموال با پول‌های اعتباری، قدرت خرید حقیقی پول ملاک بوده و کاهش ارزش پول، مطلقاً باید جبران شود.
- **نظریه تفصیل:** برخی در این مسأله به گونه‌های مختلف چون تفصیل بین غصب و غیرغصب، تفصیل بین مهریه و قرض، تفصیل بین اطلاع و عدم اطلاع از آینده پول، نظر داده‌اند.

• **نظریه مصالحه:** عده‌ای از فقها نیز بر این عقیده‌اند که وقتی ارزش و قدرت خرید پول بر اثر تورم کاهش می‌یابد، دو طرف باید با یکدیگر مصالحه نمایند.

در این تحقیق ابتدا کلیات و مفاهیم مرتبط با موضوع تحقیق، تبیین می‌گردد و در ادامه به استناد منابع و قواعد فقهی به بررسی و تحلیل موضوع پرداخته و در آخر نتایج کاربردی و خاص آن تبیین می‌شود.

۲. کلیات و مفاهیم تحقیق

با توجه به عنوان تحقیق، ابتدا مفاهیم به کار رفته و کلیات آن از دیدگاه فقه امامیه و حقوق موضوعه کشور از قبیل مال، پول و تورم بررسی می‌گردد.

۲-۱. مفهوم مال

۲-۱-۱. مال در لغت

«مال» کلمه‌ای عربی است و در لغت آنچه تملک پذیرد را گویند (ابن منظور، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳۶). در فرهنگ فارسی معین در تعریف مال آمده است: «آنچه در ملک کسی باشد و آنچه ارزش مبادله داشته باشد، دارایی، خواسته و...» (معین، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۰۷۸). اموال در لغت به معنای مال‌ها، املاک و اسباب، کالا، ثروت و هر چیزی که در تملک کسی باشد یا در تصرف و ید کسی باشد، گفته می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۳۳۷۷).

۲-۱-۲. مال در اصطلاح فقهی

در ابتدا مال مفهوم گسترده‌ای نداشته و تنها شامل اعیان خارجی می‌شد که قابل حیات و انتفاع باشد، همان طور که فقیهانی نظیر علامه حلی مال را اینگونه بیان داشته‌اند (کاشف الغطاء، ۱۴۱۲ق، ص ۱۶). به مرور زمان و گسترده شدن معنای مال، برخی از فقها به درستی معنای عرفی آن را مدنظر قرار داده و آنچه را که از نظر عرف و عقلا مال محسوب می‌شود را مال دانسته از آن جمله: «بأنه كل ماله قيمة مالية في عرف الناس» (کاشف الغطاء، ۱۴۱۳ق، ص ۷۱). با توجه به این نظریه دیگر نمی‌توان ایرادی بر مال دانستن حقوق عینی از قبیل حق سرقفلی و حق ارتفاق (حق عبور، حق مجرا، حق ناودان) و پول دانست، که فقهای معاصر نیز بر این گزاره صحه گذاشته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۱ و ۵۱).

۲-۱-۳. مال در اصطلاح حقوقی

به چیزی مال گفته می‌شود که دارای دو شرط اساسی باشد:

اول. مفید باشد و نیازی را برآورد، خواه آن نیاز مادی باشد یا معنوی،

دوم. قابلیت اختصاص یافتن به شخص یا ملت معین را داشته باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۹). عموماً در تعریف مال می‌گویند، مال چیزی است که ارزش دادوستد دارد و در برابر آن پول یا مال دیگری داده می‌شود و از نظر اقتصادی ارزش مبادله را داشته باشد (امامی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۶). در جای دیگر بیان می‌شود که در اصطلاح حقوقی هر چیزی که انسان از آن استفاده کند و قابل تملک باشد، مال است (عدل، ۱۳۸۵، ص ۳۱).

در ترمینولوژی حقوق آمده است: «مال در اصل از فعل ماضی میل است، به معنی خواستن. در فارسی هم به مال، خواسته می‌گویند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۲۶).

۲-۲. مفهوم پول

۱-۲-۲. پول در لغت

مرحوم علامه دهخدا در ذیل پول می‌نویسد: «زر، سیم یا هر فلز دیگر مسکوک و رایج و اسکناس» (دهخدا، ۱۳۶۰). در فرهنگ عمید و فرهنگ معین در عباراتی مشابه آمده است: «قطعه‌ای از طلا، نقره، مس یا هر فلز دیگر که از طرف دولت سکه زده می‌شود» (عمید، ۱۳۹۰، ج ۱، ذیل واژه پول؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ذیل واژه پول). در فرهنگ بزرگ سخن آمده است: «شیء فلزی یا کاغذی با واحدی مشخص، اعتبار آن به علت ارزش خود آن شیء (مانند طلا و نقره) و یا به علت ارزش و پشتوانه آن (مانند اسکناس) است» (انوری، ۱۳۸۱، ص ۴۵۲).

۲-۲-۲. پول در اصطلاح فقهی

هر چیزی که بهای کالاها یا خدمات قرار گیرد، ثمن (پول) شمرده می‌شود. در کتب فقهی، معامله پول با پول، بیع صرف یا بیع الاثمان نامیده شده است (شهید ثانی، ۱۳۰۹ق، ص ۳۵۳). برخی از فقها بیان می‌دارند که پول چیزی است که بیانگر و حافظ ارزش مبادله‌ای خالص باشد، یا چیزی است که ارزش مصرفی آن در ارزش مبادله‌ای آن است. محقق اردبیلی نیز در تعریف بیع صرف مراد از ثمن را بیان فرموده، چنانکه گفته است، صرف بیع ثمن‌ها با ثمن‌ها است و ثمن در اینجا طلا و نقره می‌باشد مطلقاً، اعم از اینکه مسکوک باشد یا نه؛ و سپس در ادامه بیان می‌کند طلا و نقره را ثمن می‌گویند، به خاطر اینکه عوض اشیاء واقع می‌شوند و معنی ثمن را آنچه که با عوض داده می‌شود و آنچه که با آن خریده می‌شود، می‌داند (محقق اردبیلی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۲۷)، صاحب جواهر مراد از ثمن را طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک دانسته است (نجفی، ۱۳۷۲، ص ۳).

خوانساری فرموده است: طلا و نقره مسکوک یا غیر مسکوک را به خاطر غلبه وقوع آن دو در بیع به‌عنوان ثمن، اثمان نامیده‌اند. علامه حلی می‌نویسد: صرف عبارت است از بیع ثمن‌ها در برابر یکدیگر (علامه حلی، ۱۴۰۲ق، ص ۱۷۱).

۳-۲-۲. پول در اصطلاح حقوقی

در اصطلاح حقوقی در روابط قراردادی و عقود، بیشتر از لغت ثمن یا عوض استفاده شده است که معمولاً در بحث بیع از آن سخن می‌رود و معنای گسترده‌ای در فقه اسلامی دارد، اعم از پول امروزی بوده و احکام آن در اقسام پول نیز جاری است، زیرا ثمن در دادوستد، بهاء و قیمتی است که خریدار در عوض آنچه از فروشنده می‌خرد، به او می‌پردازد که ممکن است جنس و کالا یا پول باشد. هرچند امروزه بیع، به فروش کالا در برابر پول منحصر شده است و فروش کالا به کالا را معاوضه یا مقایسه گویند (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۱۱). از این‌رو، اگر کسی کالایی را می‌خرد، باید در ضمن معامله مقدار، جنس و وصف ثمن معلوم گردد، وگرنه معامله باطل است. بنابراین، ماهیت پول عبارت است از ارزش و اهمیت واقعی آن، به عنوان مالی که می‌توان آن را برای خرید چیزها (کالاها و خدمات) مورد استفاده قرار داد. به این اعتبار، پول مال است و مال بودن آن برای سهولت در معاملات توسط دولت‌ها اعتبار می‌شود (شمس، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۱). از این‌رو، در گذشته که پول نوعاً از طلا و نقره بود، به خودی خود ارزشی ذاتی و مصرفی داشت، ولی پول رایج کنونی تنها ارزش اعتباری و مبادلاتی دارد، به عبارت دیگر، تفاوت اسکناس با فلزات قیمتی به عنوان پول در آن است که مالیت اسکناس اعتباری است و اعتبار آن منوط به اعتبار دولت است، اما طلا و نقره و دیگر فلزات قیمتی، قطع نظر از پول بودن، مالیت دارند.

۳-۲. مفهوم تورم

۱-۳-۲. تورم در لغت

تورم در لغت به معنای آماس کردن، انبساط و بزرگ شدن بی‌رویه، باد کردن و انفتاح است (ابن منظور، ۱۴۱۲ق، ص ۹۹۶؛ فیومی، ۱۴۲۵ق، ص ۶۵۶).

۲-۳-۲. تورم در اصطلاح

تورم در اصطلاح عبارت است از بالا بودن نرخ خرید کالا در مقایسه با کالاهایی که به خریداران عرضه می‌شود. به عبارتی یعنی عدم توازن بین دو جریان کالاها و پول که مشتریان می‌دهند (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳، ذیل واژه تورم). از تورم تعاریف مختلفی ارائه شده است که در اصطلاح اقتصادی به معنای فزونی تقاضای کل در مقایسه با عرضه کل یا افزایش بر رویه مقدار پول در مقایسه با کالای موجود برای خرید است (کنابی، ۱۳۷۶، ص ۲۶). مشهورترین تعریف تورم همان افزایش سطح عمومی قیمت‌هاست (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۴).

۴-۲. تورم و کاهش ارزش پول

تورم از مهمترین آثار اقتصادی پول است و طبق یک تعریف نسبتاً جامع عبارت است از «افزایش عمومی و نامتناسب قیمت‌ها که اغلب حالتی مداوم و برگشت‌ناپذیر دارد». تورم و کاهش ارزش پول ارتباط نزدیکی به یکدیگر دارند. نکته اساسی و مهم این است که تورم و کاهش ارزش پول ناشی از افزایش نامتناسب حجم پول و اعتبارات است. به نظر می‌رسد تورم پولی ارتباط نزدیک‌تری با کاهش ارزش پول داشته باشد، که در ذیل تورم و مراتب کاهش ارزش پول بررسی می‌شود.

۱-۴-۲. تورم و کاهش شدید ارزش پول

تورم و کاهش ارزش پول به نحوی شدید باشد که واکنش عرف و عقلا در مقابل آن در دیون و ضمانات، قرض و سایر دادوستدهای مالی مدت‌دار کاملاً محسوس و آشکار گردد. البته کاهش ارزش پول ممکن است در طول یک سال کم باشد، ولی در طول مثلاً سی سال ارزش پول به مقدار قابل توجهی کاهش پیدا کند. اگر تورم شدید باشد و ارزش پول کاهش چشمگیری داشته باشد، در این صورت جبران کاهش ارزش پول جایز، بلکه لازم و واجب و از مصادیق ربا محسوب نمی‌شود (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۴).

۲-۴-۲. تورم و کاهش خفیف ارزش پول

تورم و کاهش ارزش پول به نحوی است که عرف عام و عقلا در مقابل آن، در دیون، ضمانات، قرض و سایر دادوستدهای مالی مدت‌دار هیچ گونه واکنش محسوس و آشکاری از خود بروز نمی‌دهند. در این حالت، جبران کاهش ارزش پول از مصادیق ربا است. برای این گفته دلایل زیر معتبر می‌باشد:

دلیل اول. پول‌های اعتباری به حسب قدرت خرید حقیقی مثلی می‌باشند، وقتی ارزش آن کاهش کمی داشته باشد، به نحوی که عرف عام در مقابل آن از خود هیچ گونه واکنشی نشان ندهد، این رفتار عرف، خود کاشف از ادراکات و ارتکازات ذهنی آنهاست که بین قدرت خرید حقیقی پول هنگام بازپرداخت دین و قدرت خرید حقیقی آن در وقت تحقق دین، هیچ گونه تفاوتی نمی‌بیند و یا اگر تفاوتی مشاهده نماید، این تفاوت را آن‌چنان ناچیز می‌داند که مانعی برای قضاوتش: «پول هنگام بازپرداخت همانند پول هنگام تحقق دین در قدرت خرید حقیقی می‌باشد»، ایجاد نمی‌شود. از طرف دیگر، هرگونه بازپرداخت مازادی علاوه بر قدرت خرید اسمی پول را زیادی می‌شمارد. در نتیجه مازاد بر ارزش اسمی ربا و غیر مجاز می‌باشد.

دلیل دوم. براساس این دلیل در حالت اول گفته شد که ادای دین یک امر عرفی است و اگر ارزش پول کاهش شدید نماید، عرف عام بازپرداخت مبلغ اسمی را در دیون ادای کامل دین نمی‌داند و مدیون را بری‌الذمه نمی‌شمارد. اما در این حالت قضاوت عرف کاملاً بر عکس حالت پیشین است، یعنی با بازپرداخت مبلغ اسمی پول، هنگام ادای دین، مدیون را بری‌الذمه می‌داند، زیرا بدین باور است که دین داین را به نحو کامل اداء نموده است و هیچ گونه تردیدی در این داوری ندارد و هرگونه بازپرداختی بیش از مبلغ اسمی را مازاد بر ادای کامل دین، ربا و غیر مجاز می‌شمارد (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹).

۲-۴-۳. تورم و کاهش متوسط ارزش پول

در این حالت جبران کاهش ارزش پول از مصادیق ربا، ولی مصالحه طریق احتیاط است. مقدار کاهش ارزش پول به نحوی است که نوع واکنش عرف عام در مواجهه با آن قابل تشخیص نیست. با بازپرداخت مبلغ اسمی، این پرسش امر منطقی و معقول است که آیا ادای حق، به نحو کامل واقع شده است یا خیر؟ در واقع منشاء این تردید از آنجا ناشی می‌شود که آیا حق داین در این فرض بیش از مبلغ اسمی می‌باشد یا نه؟ در حالت اول تردیدی نبود که با استفاده از داوری عرف عام می‌توانستیم حکم کنیم که با بازپرداخت مبلغ اسمی، حق داین به نحو کامل اداء نشده است. همچنین با بازپرداخت قدرت خرید حقیقی پول یقین به عمل به ضابطه مثلی در پول حاصل می‌شد. اما در حالت سوم شک در این امر است که آیا عرفاً داین حقیقی بیش از مبلغ اسمی دارد یا نه؟ به عبارت دیگر، شک در این امر داریم که آیا عرف عام بین مبلغ اسمی هنگام بازپرداخت دین و قدرت خرید حقیقی زمان تحقق دین تفاوتی می‌بیند یا خیر؟ شک در تحقق حق اسمی، شک در تکلیف است و اصل برائت و عدم تحقق تکلیف جاری می‌گردد. به عبارت دیگر، برخلاف حالت اول با بیانی که گذشت، در اینجا مورد از موارد اقل و اکثر استقلالی است، یعنی یقین حاصل است که مدیون مبلغ اسمی پول را بدهکار است، اما در مورد بدهی بیش از مبلغ اسمی، تردید وجود دارد. به بیان دیگر، حالت سوم، به تکلیف یقینی (بدهی به مقدار مبلغ اسمی) و شک بدوی (بدهی بیش از مبلغ اسمی) منحل می‌شود که در این گونه موارد در شک بدوی، اصل برائت عدم تحقق بدهی بیش از مبلغ اسمی، جاری می‌گردد.

بنابراین، در این حالت، حکم به بازپرداخت بیش از مبلغ اسمی از نظر عرف زیادی و ربا خواهد بود. ممکن است کسی اشکال کند که اگر حقیقت و هویت پول‌های اعتباری را قدرت خرید و ارزش مبادله‌ای بدانیم، فرق گذاشتن حکم جبران کاهش ارزش پول، بین تورم شدید و متوسط، بلکه خفیف، بی‌وجه خواهد بود، زیرا نتیجه این باور آن است که اگر تورم مقدار کمی از ارزش پول را هم بکاهد، موجب ضمان و بایسته است جبران گردد، چرا که اتلاف مال مسلمان همین مقدار که بر آن صدق کند و مورد وفاق عقلاً باشد، موجب ضمان است و مورد تایید فقهاست که اگر کسی از هزار تومان، دو ریال آن را هم اتلاف کند یا نخواهد بدهد، ضمان آور است. پس ضمان قطعی است و تسامح عرف هرگز اصل ضمان را نفی نمی‌کند، زیرا عرف مرجع تشخیص مفاهیم است، نه مصادیق، و اگر او را در مقام داور بدانیم، تنها در خصوص تشخیص اصل مالیت و مفهوم پول، مرجع می‌دانیم، اما در مورد آنچه مصادیق است، هرگز. پس اصل ضمان در تورم خفیف نیز بر این مبنا مسلم است و تفریق بین مراتب تورم، تفریقی بی‌مفرد است، چون چنین امری پذیرفته نیست. نتیجه می‌گیریم که قدرت خرید با ارزش مبادله‌ای، مقوم ماهیت پول اعتباری نیست.

همان گونه که از ظاهر اشکال پیداست، دلیل آن این امر است که عرف، فقط مرجع در تشخیص مفاهیم است و مرجع در تشخیص مصادیق نیست. عرف، هم مرجع در تشخیص مفاهیم و هم مصادیق است. در مورد مرجع در تشخیص مفاهیم توافق است، اما در خصوص مرجعیت عرف در تشخیص مصادیق نیازی به استدلال نیست، بلکه با مراجعه به کتب فقهی، معلوم می‌شود که فقها عرف را هم در تشخیص مفاهیم و هم مصادیق حجت می‌دانند.

۳. نظریه جواز و لزوم جبران کاهش ارزش پول

در جو توری که ارزش حقیقی پول در طول زمان کاهش پیدا می‌کند، اگر ضامن فقط ضامن ارزش اسمی باشد، از نظر عرف موجب ضرر و زیان برای مضمون له خواهد شد. این گونه ضرر در اسلام به ادله مختلف از جمله قاعده «لاضرر و لااضرار» نفی شده است. بنابراین، برای جلوگیری از این ضرر و زیان، ضامن هنگام بازپرداخت باید ارزش حقیقی پولی را دریافت کرده بود، بپردازد (بهشتی، ۱۳۷۸، ص ۶۴). رعایت قاعده عدل و قسط و عدم ظلم در حق دیگران از اموری است که عرف، عقل، اجماع، آیات و روایات بر آن تاکید دارند و از امور ضروری دین اسلام می‌باشد. در هر مورد از امور زندگی از جمله در باب دیون و معاملات این قاعده باید مراعات گردد. رعایت این قاعده هنگامی است که ارزش پول کاهش شدیدی پیدا کند و معیار در بازپرداخت، قدرت خرید حقیقی پول باشد، وگرنه از قلمرو و عمل به عدل و انصاف خارج شده و دچار ظلم واضح می‌شویم (قحف، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹ و ۷۵-۷۶۹).

آیت‌الله مشکینی در این باره می‌نویسد: در رابطه با مطلب مورد سؤال به نظر اینجانب در مهریه‌های قدیمی و بلکه در دیون پولی غیر نقدی (درهم و دینار) که پرداخته نشده و در بازار روز به حکم زوال مالیت است، باید راه عادلانه برای تأمین حقوق پیدا شود. مهریه همسر مؤمنی قبل از چهل سال چهار صد تومان بود و آن وقت قیمت یک باغ بود و فعلاً در حدود ۱۶ عدد تخم مرغ طبیعی است. به نظر می‌رسد باید وجه رایج آن زمان را با طلا تعیین کنند و یا قیمت امروز طلا را بدهند و آلا آن که به قیمت کار کارگر حساب کنند که مثلاً چهار صد تومان آن روز قیمت کار چند کارگر بود و قیمت آن مقدار کار اخذ شود (مشکینی، در پاسخ به نامه شماره ۵۶/۶۱۹/۸-۵ مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۲ کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی).

بهره جستن از قاعده عدل و انصاف برای اثبات حق شخصی زیان دیده (مضمون علیه) و این که بی‌بهره ساختن او از توان خرید پیشین پول، بر خلاف عدل و انصاف است (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۴، ص ۷۸).

یکی از احکام فقهی مهم مربوط به پول، مسأله ضمان و بدهی آن است، به این معنا که اگر کسی مقداری از دیگری وام گرفت و یا به هر دلیلی (از قبیل اتلاف، غصب و...) ذمه او به آن مشغول شد، آنچه که روشن است این است که در مقام پرداخت و اداء، باید همان مقدار پول را به طلبکار بپردازد، ولی سوال این است که آیا میزان، در پرداخت، مقدار اسمی آن است یا قیمت و معادل و قدرت خرید آن؟ یعنی اگر صد تومان گرفته باشد، باید همان صد تومان را پرداخت کند، ولو بعد از پنجاه سال و کاهش ارزش پول، یا باید معادل و قدرت خرید را در نظر بگیرد؟ چون صد تومان امروز قدرت خرید پنج ریال پنجاه سال قبل را ندارد.

در پاسخ به این سوال نظرات گوناگونی ارائه شده است و هر کس طبق مبنای خود پاسخ داده است، پاسخ به مسئله را از دیدگاه قواعد فقهی بررسی می‌کنیم.

قواعد قابل استناد در این باب بسیار است که به برخی از آنها که دلالت روشن‌تری دارند، اشاره می‌کنیم. البته معلوم است که ما درصدد بررسی قواعد مورد استناد و نحوه دلالت آنها نیستیم، بلکه از باب اصل موضوعی و متعارف، به آن قواعد استناد می‌کنیم، گرچه ممکن است نظر مخالفی هم احیاناً وجود داشته باشد. لازم به ذکر است که همه قواعد برای تمام موارد کاهش ارزش قابل استناد نیستند. بلکه بعضی از قواعد برای برخی از موارد قابل استناد است. به هر حال قواعد مورد استناد عبارتند از:

۳-۱. قاعده اتلاف

قاعده اتلاف یکی از قواعدی است که نه تنها در شرع مقدس برای اثبات ضمان به آن استناد شده، بلکه عقلای عالم نیز به آن استناد می‌کنند، طبق قاعده اتلاف و حدیث «مَنْ تَلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ ضَامِنٌ» (نجفی، ۱۳۷۶، ص ۶۰) اگر کسی مال دیگری را تلف کرد، ضامن است. قاعده اتلاف در جمله «مَنْ تَلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» مندرج است. معنای این قاعده این است که هر کس مال دیگری را بدون اجازه مالک آن تلف کند یا مصرف نماید یا مورد بهره‌برداری قرار دهد، ضامن صاحب مال است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۱). در فرض کاهش ارزش پول، در صورتی که مدیون کاهش ارزش پول را جبران نکند، سبب تلف بخشی از مال مالک شده و در برابر وی ضامن می‌باشد، اتلاف بر دو قسم است:

اتلاف حقیقی: در صورتی که کسی فرش دیگری را به آتش بکشد، چون عین مال را از بین برده است، به آن اتلاف حقیقی می‌گویند.

اتلاف حکمی: هرگاه خود مال یا کالا از بین نرود، اما ارزش و مالیت آن از بین رفته باشد، به آن اتلاف حکمی می‌گویند، مانند فردی که یخ را که در تابستان مالیت دارد، تلف نماید، ولی آن را در زمستان که مالیت ندارد، پس دهد (ولایی، ۱۳۸۷، ص ۸۰). گروهی از فقها اتلاف را شامل هر دو نوع می‌دانند، ولی گروه دیگری معتقدند که قاعده اتلاف فقط شامل اتلاف حقیقی می‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۵). آنچه در فرض کاهش ارزش پول موضوعیت دارد، اتلاف حکمی است، به عنوان مثال اگر فردی مبلغ یک میلیون تومان در سال ۱۳۸۰ سرقت نموده و در سال ۱۳۸۹ دستگیر شده است، با بازگرداندن یک میلیون تومان اسمی به مالک آن بری‌الذمه نمی‌شود، زیرا مقداری از ارزش و مالیت اسکناس‌های مسروقه در طول مدت ۹ سال از بین رفته و سارق باید این کاهش ارزش را نیز بپردازد تا تفریغ ذمه حاصل شود. یکی از ادله‌ای که ممکن است در قاعده اتلاف پایه اعتبار مسئولیت مدنی تلقی شود، آیه اعتداء است. در این آیه خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ» (بقره، ۱۹۴)، «یعنی هرکس به شما تجاوز کرد، همانند آن، بر او تعدی کنید». شیخ طوسی در برخی از کتب خود برای اثبات ضمان به مثل در اموال مثلی و ضمان قیمی به قیمت در اموال قیمی، به این آیه استناد کرده است (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۶۰).

در این آیه دو حکم وجود دارد، اول اینکه هر کس مال دیگری را تلف کند، ضامن آن است و دوم اینکه در نظر عقلا، زیان دیده دارای حق است و وقتی مال دیگری را می‌گیرد، از روی حق گرفته است (محقق داماد، ۱۳۷۸، ص ۱۱۰). در آیه دیگری خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (شوری، ۴۰)، «یعنی کیفر بدی، مجازاتی همانند آن است».

حال، هرگاه کلمه سینه بر اطلاق یا عموم حمل شود و شامل اتلاف اموال و منافع گردد، می‌توان از این آیه استفاده کرد که در برابر اتلاف مال، صاحب مال حق تقاص خواهد داشت و اتلاف کننده باید خسارت را جبران کند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۹۵).

در فرض کاهش ارزش پول، آنچه در هر دو آیه شریفه وجود دارد، برابری و تساوی عوضین است. به عنوان مثال، دلیل اینکه مدیون علاوه بر تعداد اسمی اسکناس‌ها، باید مقداری زاید بر اصل به مالک دهد، این است که میان پولی که قرض گرفته و پولی که جهت اداء قرض بازپس داده، تساوی و برابری رعایت شود و موجب تفریغ ذمه وی گردد. ادله دیگری که می‌توان از آن بهره گرفت، روایت ابوبصیر است که از امام محمدباقر (ع) نقل می‌کند که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «... احترام مال مؤمن همانند احترام خون او است» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۱۲). ضمانت اجرای خون مؤمن، هدر نبودن آن است که با وجود شرایطی، موجب قصاص شده و با تحقق شرایط دیگر، موجب دیه خواهد بود. همین ضمانت اجرا در مال هم وجود دارد، بنابراین، اگر کسی مال دیگری را تلف کند، ضامن جبران آن خواهد بود (امام خمینی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۷۹).

در فرض کاهش ارزش پول، به عنوان مثال اگر غاصب فقط تعداد اسمی اسکناس‌های مغصوبه را بازگرداند، سبب تلف بخشی از مال مالک می‌شود و فقط با پرداخت اصل پول به همراه جبران کاهش ارزش آن، بری‌الذمه می‌گردد. دلیل دیگری که در این زمینه می‌توان به آن استناد نمود، بنای عقلا است که با مراجعه به زندگی خردمندان، قطع نظر از ادیان، این نکته مسلم به نظر می‌رسد که عقلا هنگامی که شخص مبادرت به اتلاف مال دیگری می‌کند، ذمه او را در قبال مالک مشغول و او را ضامن پرداخت خسارت می‌دانند (محقق داماد، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳). در این صورت بنای عقلا می‌تواند پشتوانه محکمی برای لزوم جبران کاهش ارزش پول باشد، زیرا همگان ادای دین را به طور کامل جهت تفریغ ذمه به عنوان یک اصل مسلم حقوقی پذیرفته‌اند.

۲-۳. قاعده لاضرر

لزوم جبران ضرر غیر، قدیمی‌ترین مفهومی است که از مسئولیت مدنی بجا مانده و عقلا آن را پذیرفته‌اند و شرع مقدس نیز آن را لازم و معتبر دانسته و «قاعده لاضرر» که مستند به حدیث معروف «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» می‌باشد (کلینی، ۱۴۰۱ق، ص ۱۴۶)، مبین همین معناست. تطبیق این قاعده با کاهش ارزش، بدین گونه قابل تصور است: کاهش ارزش مصداق لاضرر است (صغری)، عدم پرداخت به موقع و تأخیر در تأدیه باعث و علت ضرر است (کبری)، عقل و شرع حکم به جبران ضرر می‌نمایند (دلیل)، پس شخصی که ایجاد ضرر نموده، باید آن را جبران نماید (نتیجه). در فرض کاهش ارزش پول، از ماهیت لاضرر و لاضرار چنین فهمیده می‌شود که اولاً، اگر جبران کاهش ارزش پول را ربا محسوب نماییم، به مالک پول ضرر ناروا، وارد می‌شود، ثانیاً، اگر لا در قاعده لاضرر و لاضرار در معنای اصلی خود به کار رفته باشد، اما با این قید که ضرر غیرمتدارک و جبران نشده در اسلام وجود ندارد (فاضل تونی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹۳-۱۹۴)، هر ضرری دارای جبران بوده و تعهد به جبران همان مسئولیت مدنی است. اصل لاضرر در فعالیت‌های مشروع موضوعیت دارد، زیرا فعالیت‌های نامشروع به صورت حکم اولی، مورد تحریم قرار گرفته‌اند. حقوقی که اسلام برای افراد در مالکیت و بهره‌برداری از منابع و مبادلات قایل است، اگر با تغییر شرایط باعث ضرر به دیگران شود، استفاده از آن حقوق که براساس اصل اولی جایز هستند، ولی براساس عناوین ثانویه که یکی از آنها اصل «لَا ضَرَرَ» می‌باشد، ممنوع است. فقها از این قاعده عدم جواز زیان رساندن در فعالیت‌های اقتصادی یا هر فعالیت دیگر را نتیجه گرفته و گفته‌اند، فرد ضرر رساننده باید ضرر را جبران کند.

از قاعده مذکور در بحث پرداخت‌های مدت‌دار نیز می‌توان استفاده کرد، به این معنا که اگر تعریف سنتی ربا را بپذیریم و صرفاً براساس ظواهر تعریف قضاوت کنیم، در دیون مدت‌دار، فرد قرض دهنده متحمل ضرر می‌شود و اسلام هرگز نخواست است که فرد قرض دهنده ضرر بکند، به گونه‌ای که حتی بدون شرط در هنگام ادای قرض، فرد قرض دهنده مستحب است که علاوه بر رأس‌المال، مقداری هم اضافه بر آن به قرض دهنده بپردازد، بنابراین، با توجه به اینکه تنها معیار برای قدرت خرید حقیقی پول در شرایط حاضر قدرت خرید است و عدم ملاحظه آن باعث خواهد شد شخص قرض دهنده متحمل ضرر شود، ضرری که با توجه به نرخ‌های بالای تورم در هر سال بسیار فاحش است و هرچه مدت قرض بیشتر باشد، این زیان فاحش‌تر خواهد بود. لذا، براساس اصل لاضرر قاعدتاً باید ضرر فرد قرض دهنده جبران گردد. لازم به توضیح است با توجه به ادله‌ای که ذکر شد، جبران کاهش قدرت خرید پول در قرض، ربا محسوب نمی‌گردد و لذا، نوبت به اصل لاضرر نمی‌رسد، ولی اگر آن استدلال‌ها را نادیده بگیریم، نمی‌توان از این قاعده که حاکم بر کلیه معاملات هم هست، نادیده گذشت. در هر صورت جبران کاهش قدرت خرید پول یا به دلیل خروج آن از تعریف ربا و یا به دلیل اصل لاضرر، لازم و ضروری است (داودی و موسائی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۳).

عده‌ای برای اثبات جبران تورم به قاعده لاضرر تمسک کرده‌اند، به این صورت که در صورت تورم اگر کاهش قیمت جبران نشود، باعث ضرر بر دائن می‌شود و طبق قاعده لاضرر این گونه ضررها نفی شده است. برای جلوگیری از این گونه ضررها، ارزش حقیقی پول باید پرداخت شود. در حقیقت بحث در این است که قاعده لاضرر دلالت بر حرمت جمعی اضرار یعنی حکم تکلیفی دارد یا اینکه دلالت بر جبران ضرر یعنی دلالت بر حکم وضعی دارد (صالحی مازندرانی، ۱۳۷۶، ص ۸۰).

در مورد اینکه مفاد قاعده چیست؟ چهار قول وجود دارد:

۱. این حدیث حکم تکلیفی (حرمت) را می‌رساند، یعنی از نفی اراده نهی شده است.

نقد: اولاً، اینکه از نفی اراده نهی کنیم، نیاز به دلیل دارد و اینکه بعضی از اوقات این اراده صورت گرفته، دلیل نمی‌شود که در هر جایی بدون دلیل این کار را انجام دهیم.

ثانیاً: در لاضرر می‌شود از نفی اراده نهی کرد، یعنی به دیگران ضرر نرسانید، ولی در لاضرر که به معنی نقص است، معنا ندارد.

۲. مقصود از لاضرر نفی غیر متدارک است، یعنی باید ضرر تدارک شود. طبق این قول، قاعده دلالت بر حکم وضعی (ضمان) دارد. فاضل تونی این نظریه را پذیرفته و گفته است: «اذ نفی الضرر غیر محمول علی نفی حقیقه لانه غیر منفی بل الظاهر ان المراد به نفی الضرر من غیر جبران بحسب الشرع» (فاضل تونی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹۴).

نقد: اشکال اول: اولین اشکال را آقای خوبی دارد. تقیید ضرر (به غیر متدارک) دلیل می‌خواهد (خوبی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۲۹). ولی فاضل تونی می‌تواند جواب دهد که وقتی شارع خیر از عدم ضرر می‌دهد و می‌دانیم حقیقت این جمله اراده نشده است، پس برای خروج از کذب این حرف را زدیم.

اشکال دوم: از مرحوم نائینی است که می‌فرماید: اینکه بخوایم با جعل حکم ضمان جمله شارع را از کذب بودن خارج کنیم، فایده ندارد، بلکه باید برای خروج از کذب، ضرر را در خارج از بین ببریم که آن هم ممکن نیست (نائینی، ۱۳۷۳ق، ص ۲۰۱).

اشکال سوم. هم از ایشان است و به این نکته اشاره دارد که توجیه فاضل تونی در مورد لاضرر درست است، اما در مورد لاضرر چگونه ممکن است که هر ضرر و نقصی در دنیا را بر عهده کسی بگذاریم، مثل اینکه کسی زمین بخورد و پایش بشکند، این ضرر را نمی‌شود بر گردن کسی گذاشت (نائینی، ۱۳۷۳ق، ص ۲۰۱).

۳- مقصود از لاضرر نفی تشریح حکم ضرری است، یعنی شارع حکم ضرری را جعل نکرده است (شیخ انصاری و آیت الله خوئی این نظر را قبول دارند) که به گونه زیر قابل تصور است. کلمه حکم را در تقدیر بگیریم، یعنی لاحکم ضرریاً، یا اینکه از خود ضرر اراده حکم ضرری شود (انصاری، ۱۳۷۶، ص ۳۷۳).

نقد. در متن حدیث ضرر آمده و حکم شارع ضرر نیست، بلکه ضرری است.

مقصود از حدیث نفی حکم به لسان نفی موضوع است، این نظریه را آخوند در کفایه پذیرفته است (آخوند خراسانی، ۱۳۴۸، ص ۹۷). این نظریه می‌گوید، وضوء ضرری وجوب ندارد، یعنی ضرر قید موضوع است. ولی نظریه قبل می‌گفت وضوء حکم ضرری وجوب را ندارد، یعنی ضرر قید حکم است. فرق دیگر نظریه سوم با چهارم در این است که طبق نظر سوم حکم وجوب وضوء برداشته می‌شود و چه ضرر در موضوع باشد و چه در یکی از مقدمات وضوء، ولی طبق نظریه چهارم حکم وجوب وقتی می‌شود که موضوع ضرری باشد، نه مقدمات آن (تلخابی و ناظمی، ۱۳۹۵، ص ۱۰).

۳-۳. قاعده ضمان ید

یکی دیگر از قواعد مشهور در فقه و حقوق، قاعده ضمان ید است که برگرفته از حکم عقل و بنای عقلا و حدیث معروف «علی الید ما أخذت حتی تُؤدیه» می‌باشد. طبق این قاعده، اگر کسی بر مال دیگری استیلا و سلطه یافت که مثلاً صد هزار تومان ارزش دارد، او باید عین یا مبلغ صد هزار تومان را بپردازد. حال اگر در اثر کوتاهی و تأخیر تأدیه، آن مبلغ صد هزار تومان ارزش خود را از دست داده و به نصف تقلیل یافت، در این صورت این شخص ضامن کاهش قیمت نیز هست، گرچه در صورت بقای عین مال یا وجود مثل و کاهش قیمت، معمولاً فقها حکم به ضمان کاهش قیمت نمی‌کنند که البته آن نیز جای بحث دارد و در صورت صحت، ضرری بر اصل مدعای ما ندارد. چرا که حداقل در قیمیات، ضمان کاهش وجود دارد، به علاوه که بسیاری از فقها در باب ضمان قائل به ضمان اعلی‌القیم شده‌اند، نه قیمت یوم الغصب و یا یوم الاداء (طاهری، ۱۳۸۰، ص ۹۴). حاصل این که هر چیزی که تحت ید عدوانی باشد و کاهش قیمت پیدا شود، صاحب ید عدوانی ضامن است، باید کل آنچه که تحت استیلا قرار گرفت را بپردازد، چون نسبت به کل مستقر است.

۴. ادله عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول

۴-۱. جبران کاهش ارزش پول مصداق ریاست

دلیلی برای عدم جواز جبران کاهش ارزش پول در دیون و امثال آن، مواجه شدن با ریاست، یعنی در نظر این گروه از فقها و اندیشمندان اسلامی جواز جبران کاهش پول از مصادیق ارتکاب ریاست که دلالت ادله اربعه بر حرمت آن کاملاً واضح می‌باشد (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۵، ص ۲۶۶). این گروه به براهین و بیانات گوناگونی جهت تبیین نظر خود تمسک جستند که به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

نقد و بررسی نظریه

اگر در دیون و امثال آن بیش از ارزش و مبلغ اسمی، پول پرداخت گردد، مقدار زیادی، ربا خواهد بود. به نظر برخی از فقها: چیزی را که به عنوان قرض الحسنه داده، فقط می‌تواند مثل آن را بگیرد و اگر بیش از آنچه پرداخته است، به عنوان تورم و کاهش ارزش بگیرد، ربا خواهد بود. او (وام دهنده) به هنگام پرداخت وام، شرط حفظ ارزش و مالیت نکرده و بر یک اصل مسلّم در باب وام «مثلاً بمثل» تکیه کرده است، اینکه آنچه را می‌گیرد، عوض آن را از خود آن بدون کم و زیاد بپردازد و ضرر از جانب خود وام‌دهنده است که به حفظ ارزش پول خود توجه نکرده، باید متحمل آن شود. به عبارت دیگر، او اسکناس را که دارای ارزش است، نه ارزش خاصّ و معین، قرض داده است و باید همان را پس بگیرد. نتیجه اینکه تورم در چنین وام‌هایی تأثیر نخواهد گذاشت (سبحانی، ۱۳۷۲، ص ۹۲؛ قحف، ۴۱۵، ص ۱۸۳).

در گفتار ایشان مقصود از اصطلاح «مثلاً بمثل» آن است که اگر در قرض و غیر آن، شیء قرض داده شده و یا مورد معامله بدون کمی و زیادی باید پرداخت گردد. چنان که تعبیر به همین نحو در روایات فراوانی در ابواب ربا و صرف در کتب روایی ما آورده شده است (حرعاملی، ۱۴۱۳، ص ۱۷۴). اما آنچه در اینجا مورد توجه می‌باشد، این است که جبران کاهش ارزش پول وقتی که ارزش پول کاهش شدید پیدا کند، حتی به حد یک هزارم تنزل نماید، آیا در این صورت هم زیادی و ربا محسوب می‌شود؟ جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا نمی‌باشد، اما این نتیجه بدان معنا نیست که اگر جبران کاهش ارزش پول ربا نباشد، پس جایز یا واجب خواهد بود، زیرا علی‌رغم آن، ممکن است جبران کاهش ارزش پول، به علل و عوامل دیگری مجاز نباشد. مقصودشان از جمله «او به هنگام پرداخت وام، شرط حفظ ارزش و مالیت نکرده و...» آن است که در صورتی که وام دهنده شرط کند هنگام بازپرداخت وام اگر ارزش پول کاهش پیدا نمود، باید مدیون آن را جبران نماید، چنین شرطی بلامانع است. بررسی نظریه این فقیه ارجمند را از همین نکته آخری آغاز می‌کنیم. اگر وام دهنده شرط حفظ ارزش کند، با این فرض که ایشان جبران کاهش ارزش پول را زیادی و ربا می‌شمارد، این امر بدان معناست که وام دهنده هنگام وام، زیادی را شرط نموده است و چنین شرطی از مصادیق بارز ربا خواهد بود. به نظر می‌آید روایان کلام ایشان، آن را صحیح نقل نکرده‌اند، یا ممکن است فهم ما از درک مقصودشان قاصر باشد، وگرنه این گونه ناسازگاری واضح در کلام ایشان بعید به نظر می‌رسد. اما اگر کاهش ارزش پول شدید باشد و عرف و عقلا در مقابل آن از خود واکنش نشان دهد، آیا جبران کاهش ارزش پول در دیون و قرض زیادی و ربا محسوب می‌شود؟ (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۷). با ملاحظه امور ذیل پاسخ منفی موجه خواهد بود:

در اکثر کتاب‌های لغت، ربا به معنای «زیادی» آمده است. لسان العرب می‌نویسد: «الاصل فيه الزيادة من ربا المال إذا زاد أو ارتفع» (ابن منظور، ۱۴۱۲، ص ۳۰۴؛ طریحی، ۱۹۸۹، ص ۱۳۷-۱۳۹). معنای ربا در اصل همانا زیادی است، وقتی گفته می‌شود: «ربا المال»، یعنی مال زیاد شد و رشد نمود. در قرآن نیز همین معنا در چندین آیه استعمال شده است، مانند آیه ۲۷۶ سوره بقره «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ...»، «خدا سود ربا را نابود می‌گرداند و صدقات را افزونی می‌بخشد». برای تعیین حد ربا از نظر اصطلاحی و شرعی اختلافات فراوانی بین مذاهب مختلف اسلامی و حتی بین عالمان هر مذهبی وجود دارد. هر یک حدی را برای ربا که برگرفته از ادله شرعی مورد نظرشان بوده است، بیان کرده‌اند.

ریشه اصلی اختلافات بین مذاهب مختلف، ناشی از اختلاف منابع استنباط و روش استنباط از منابع است. برخی مذاهب در استنباط و استخراج احکام فقهی فقط از چهار منبع کتاب، سنت، عقل و اجماع استفاده می‌کنند، بعضی فرق اسلامی فقط به ظاهر آیات و روایات تمسک می‌کنند، تعدادی از مذاهب اسلامی دایره استنباط و استخراج را از منابع چهارگانه گسترده‌تر گرفته و از مثل قیاس، حتی منصوص العله نباشد، استفاده فراوانی در کشف احکام فقهی و موضوعات شرعی می‌نمایند. همچنین علمای هر مذهبی برداشت‌های مختلفی از ادله شرعی که در مورد ربا وارد شده است، داشته‌اند که موجب دیدگاه‌های گوناگون در تعیین حد ربا شده است (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۷). با تمام این اختلافات، تعریف ربای قرضی تقریباً مورد اتفاق همه است، چنان که گفته شده: هرگاه زیادی در قرض شرط شود، اعم از این که آن زیادی عین و کالا باشد، مثل ده درهم در مقابل یازده درهم، یا در مقابل عمل باشد، مانند ده درهم در مقابل ده درهم و دوختن لباس، یا انتفاع و منفعت بردن باشد، همان ده درهم در مقابل ده درهم و انتفاع از شیئی که نزد مقرض به رهن گذاشته است، یا آنکه زیادی صفت باشد، چنانکه شرط کند در مقابل شیئی که نه قرض داده شده، تازه آن را دریافت کند. در ربای قرضی فرقی بین کالاهای مکمل، موزون و معدود نیست (امام خمینی، ۱۴۰۹ق، ص ۶۰۱).

۲-۴. مثلی بودن پول

پول در زمره اموال مثلی است. براساس قاعده مشهور پذیرفته شده در فقه که می‌گوید: «ضمان مثلی به مثل است»، همان ارزش اسمی را مدیون بدهکار است، چون پول مثلی است، بنابراین، جبران کاهش ارزش پول جایز نیست و طلبکار فقط مثل آن را به حسب عدد، رقم، رنگ و سایر مشخصات ظاهری طلب دارد. آیت‌الله شیخ جواد تبریزی و آیت‌الله سیستانی در پاسخ کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی با استدلال به این که پول از مثلیات است، جبران کاهش ارزش پول را غیرمجاز اعلام کرده‌اند. متن پرسش، ذیلاً ذکر می‌گردد:

چون طرح الحاق یک تبصره به ماده ۰۸۲ قانون مدنی در خصوص مهریه در کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی مطرح می‌باشد، به لحاظ اهمیت مطلب و جنبه‌های فقهی آن، تقاضا دارد نظر شریفان را تفصیلاً جهت بهره‌برداری مرقوم فرمایید (نامه شماره ۶۱۹/۱۳/د، مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۴ه.ش کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی). آیت‌الله شیخ جواد تبریزی در پاسخ می‌نویسد:

پول فی نفسه مال است (و سند مال نیست) و مثلی می‌باشد. بنابراین، کسی که در مهر و امثال آن، مبلغی را به پول رایج بدهکار شود، طلبکار نمی‌تواند بیشتر از مبلغ مزبور مطالبه کند و افزایش یا کاهش قدرت خرید تأثیری در این حکم ندارد و در صورت سقوط پولی از رواج، بدهکار باید عدل اعتباری آن را که عنوان همان پول را دارد، پرداخت نماید. والله العالم (پاسخ نامه شماره ۲۵۸۲، مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۴ه.ش، به پرسش کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی).

آیت‌الله سیستانی نیز چنین پاسخ دادند:

آنچه همسر به عنوان مهریه استحقاق دارد، همان مبلغی است که در عقد تعیین شده است و با افزایش شاخص قیمت‌ها تغییر نمی‌یابد، زیرا پول از مثلیات است، مگر این که پول از اعتبار، به کلی ساقط شود که در این صورت قیمت قبل از زمان سقوط را مستحق است (پاسخ به نامه مورخه ۱۴۱۷/۲/ج، کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی).

برخی فقیهان معتقدند: اوصافی از اشیای مثلی در مثلی بودن دخیل هستند که از ویژگی‌های ذاتی اشیاء محسوب گردند، نه از خصوصیات نسبی. گرانی، ارزانی و قدرت خرید پول از اوصاف نسبی هستند. بنابراین، از ویژگی‌های دخیل در مثلث محسوب نمی‌شوند و میزان کاهش آن ضمان‌آور نمی‌باشد (حائری، ۱۳۶۹، ص ۲۶-۳۰).

آیت‌الله سید کاظم حایری می‌نویسد: اشیای مثلی ویژگی‌های متفاوتی دارند، باید ملاحظه شود که کدام نوع ویژگی در مثلث آن دخیل می‌باشد:

- برخی از آنها در اوصاف ذاتی شیء مثلی هستند، یعنی ویژگی‌هایی که با مقایسه با منشاء نیاز انسان یا سایر اموال در شیء مثلی شکل نگرفته است، مثل سیاهی و سفیدی.

- صفات نسبی‌ای که با ملاحظه منشاء نیازهای انسان در شیء مثلی شکل می‌گیرد، مثل حفظ کردن لباس، انسان را از سرما.

- ویژگی‌های نسبی‌ای که در مقایسه با سایر کالاها و اموال در شیء مثلی محقق می‌شود، مثل گرانی و ارزانی و قدرت خرید. از نظر عرفی فقط ویژگی‌های ذاتی (نوع اول) در مثلث شیء دخیل هستند. بنابراین، ارزش و قدرت خرید پول که از اوصاف نسبی آن است، هیچ مداخلیتی در مثلی بودن ندارد و در صورت کاهش، ضمان‌آور نیست (حائری، ۱۳۶۹، ص ۲۶-۳۰).

فقیهان، پول حقیقی (درهم و دینار) را مثلی می‌دانند و بین پول اعتباری و پول حقیقی از جهت پول بودن هیچ تفاوتی وجود ندارد، اگر بنا باشد قدرت خرید پول اعتباری مقوم مثلث آن باشد، این سخن در مورد پول حقیقی نیز باید صحیح باشد، در حالی که هیچ یک از فقیهان چنین نگفته و این خود دلیل آن است که در پول‌های اعتباری نیز قدرت خرید مقوم مثلث آن نیست (قحف، ۱۴۱۵ق، ص ۲۲). متن سخن مدعیان این گفتار چنین است:

پول اعتباری از جهت پول بودن، با پول حقیقی تفاوتی ندارد، تنها تفاوت از جهت غیر پولی است، به عبارت دیگر، پول حقیقی با قطع نظر از پول بودن و ارزش مبادله‌ای داشتن، دارای ارزش مصرفی بوده و یک کالای حقیقی است، بنابراین، با توجه به وجه اشتراک پول حقیقی با پول اعتباری در برخورداری از ارزش مبادله اگر معتقد باشیم که فایده و مقوم پول اعتباری، قدرت خرید آن است، این سخن در مورد سکه طلا و نقره نیز مطرح خواهد بود، و اگر قدرت خرید آن دو نیز کاهش یابد، بایستی جبران گردد، در حالی که هیچ یک از فقها بدان فتوا نداده‌اند (گروهی از مؤلفان، ۱۳۷۴، ص ۷۷-۷۸).

۴-۲-۱. مثلی یا قیمی بودن پول

با توجه به اینکه مثلی یا قیمی بودن پول خود دارای آثار و احکام متفاوت فقهی و حقوقی می‌باشد، در این زمینه دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است که به اختصار به آنها پرداخته می‌شود. اختلاف دیدگاه فقیهان درباره پول ناشی از طرز برداشت آنان نسبت به ماهیت پول است. کسانی که ماهیت پول را ارزش حقیقی می‌دانند، قدرت خرید و ارزش حقیقی را مقوم مثلث پول می‌شمارند.

فقهایی که ارزش اسمی پول را حقیقت پول می‌شمارند، ارزش اسمی را مقوم مثلیت می‌دانند. از این رو دیدگاه فقها درباره پول‌های کنونی را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

۲-۲-۴. پول مال مثلی است و قدرت خرید مقوم مثلیت پول است

به نظر برخی از فقها اگرچه پول‌های کاغذی، مال مثلی است، ولی مثل آن صرفاً همان ورق و قیمت ظاهری آن نیست، بلکه هر آن چیزی است که قیمت واقعی آن را بیان کند، مثل پول محسوب می‌شود. بنابراین، اگر بانک هنگام بازپرداخت سپرده‌ها به سپرده‌گذاران به مقدار قیمت حقیقی، آنچه را دریافت کرده بود، پرداخت کند، مرتکب ربا نشده است (صدر، ۱۹۹۰م، ص ۲۴۷). همچنین به نظر برخی دیگر از فقها پول‌های اعتباری از غیر جهت مالیت، مثلی می‌باشد و چون حقیقت آنها به مالیت است، می‌توان گفت، قیمی است و باید با آنها معامله قیمی بشود و چون حقیقت پول مالیت است، جبران پول در قرض به دادن مقدار کاهش آن متعین است. از این رو، قرض دادن قدرت خرید موجود در فلان مبلغ پول و پس گرفتن آن جایز است (روحانی، ۱۴۲۹ق). به نظر این گروه از فقها، جنبه مثلی بودن پول محرز است، ولی آنچه باید در برابر مثلیت پول تقویم گردد، قدرت خرید ناشی از آن پول می‌باشد.

۳-۲-۴. پول مال مثلی است و قدرت خرید در صورت تورم شدید مقوم مثلیت است

به نظر برخی از فقها در مثلی و قیمی بودن پول، معیاری آشکارتر از رجوع به بنای عقلا نیست. با این مراجعه آشکار می‌شود که هر چیزی که به آسانی مثل متقارب الصفات داشته باشد و از نوادری نباشد که به ندرت قابل دسترسی است، مثلی می‌باشد و حکم به وجوب تحصیل مثل بر ضامن می‌شود. ورقه‌هایی که امروزه به عنوان پول رایج در زمان ما مورد استفاده است، در صورت تلف یا اتلاف بخشی از آنها در نزد ضامن، چیزی جز معادل آنچه تلف شده براساس مالیت بر عهده ضامن نیست. بنابراین، دادن ده دینار در برابر ورقه‌ای که معادل ده دینار است، جایز است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۴۴). در این باره در پاسخ به سؤالی درباره پول کاغذی نیز بیان شده است که بدون شک پول‌های کاغذی، مثلی است و کاهش یا افزایش شدید ارزش پول موجب ضمان است (امام خمینی، ۱۴۰۹ق، ص ۶۱۳۹). به نظر این گروه از فقها جنبه مثلی بودن پول قابل قبول‌تر می‌باشد و تنها در برابر تورم شدید قیمت‌ها باید رجوع به معیار قدرت خرید حاصل از آن در مدت زمان معین نمود.

۴-۲-۴. پول مال مثلی است و قدرت خرید مقوم مثلیت نیست

به نظر برخی از فقها اسکناس، دلار و مانند اینها مالیت اعتباری دارند و مانند طلا و نقره مسکوک می‌باشد. پرداخت آنها به طلبکار، پرداخت بدهی است و تلف آنها موجب ضمان است. آیت‌الله سید کاظم حائری نیز چنین اظهار نظر کرده است: در فقه ما، ارزش مجسم بودن پول تأیید نشده است (حائری، ۱۳۶۹، ص ۲۹). برخی نیز معتقدند تا زمانی که اسکناس اعتبار دارد، مالیت دارد و در حکم اجناس مثلی است و شرط گرفتن زیاده در قرض، هر چند به اندازه مقدار تورم باشد، ربا محسوب می‌شود و جایز نیست (صافی گلپایگانی، ۱۴۲۹ق، ص ۲۹۳). آیت‌الله سیستانی قرض دادن قدرت خرید موجود در ده میلیون تومان و پس گرفتن همین قدرت خرید را در سررسید بدهی، جایز نمی‌دانند. همچنین شرط جبران کاهش ارزش را در ضمن عقد قرض یا عقد خارج لازم دیگر نیز جایز نمی‌شمارند (سیستانی، ۱۳۷۵).

۴-۲-۵. پول نه مثلی است و نه قیمی

بعضی از فقها معتقدند که پول نه مثلی و نه قیمی است، زیرا مثلی و قیمی که در لسان فقها مطرح است، در اجناس و کالاهاست که ارزش ذاتی دارند، یعنی این اجناس و کالاهای هستند که به دو قسم مثلی و قیمی قابل تقسیم است، اما پول و اسکناس که صرفاً مال اعتباری است، این تقسیم در آن راه ندارد و به اصطلاح، پول از لحاظ تخصصی و موضوعی از بحث قیمی و مثلی خارج است، زیرا کسی پول را کالا نمی‌داند، بلکه تنها نشانه قدرت خرید به حساب می‌آورند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۷، ص ۴۰).

۴-۲-۶. پول هم مثلی است و هم قیمی

عده‌ای از فقها نیز عقیده دارند که پول هم مثلی و هم قیمی است، یعنی هر دو معنا در پول مصداق دارد. در توضیح این مطلب گفته‌اند:

اولاً، صفاتی که اختلاف آنها سبب قیمی شدن مال است، لازم نیست همیشه از نوع صفات فیزیکی یعنی رنگ، حجم و امثال اینها باشد، بلکه ممکن است از نوع دیگری مانند اختلاف مکان و زمان باشد، چه بسا دو خانه با یک طرح و یک مساحت و یک نوع مواد ساختمانی به جهت اختلاف مکان مثلاً در شمال و جنوب شهر بودن، دو قیمت مختلف و احیاناً اختلاف فاحش داشته باشند، با فرض آنکه از لحاظ فیزیکی از هر جهت مساوی هستند.

ثانیاً، افراد مختلف القیمه یک مال لازم نیست همیشه در عرض یکدیگر باشند، بلکه گاهی ممکن است در طول یکدیگر باشند و به علت اختلاف زمان، افراد آن اختلاف قیمت پیدا کنند، مثلاً یک مال در دو زمان مختلف به جهت اختلاف سطح عرضه و تقاضا دو قیمت متفاوت پیدا می‌کنند و این اختلاف به جهت اختلاف زمان است، مانند میوه نوبر، با همان میوه در وقت وفور آن. بنابراین، مانعی ندارد که افراد عرضی یک مال مثلی باشند و افراد طولی آن قیمی. با ملاحظه این دو توضیح می‌توان افراد طولی پول را در صورتی که زمان نسبتاً طولانی شد و اختلاف ارزش (قدرت خرید) آن فاحش باشد و از نظر عرف قابل اغماض نباشد، قیمی به حساب آورد، گرچه افراد عرضی آن مثلی باشد. بنابراین، اگر فقها پول را از مثلیات می‌دانند، نظر آنها یا باید افراد عرضی پول باشد و یا افراد آن، در صورتی که اختلاف فاحشی نداشته باشند، وگرنه پول در طول زمان با اختلاف فاحش، ارزش قیمی خواهد بود (آصفی، ۱۳۷۵، ص ۷).

با توجه به نظریات معنونه و تعریف اموال مثلی که رابطه مستقیم با بنای عقلا و عرف و عادت دارد، به نظر می‌رسد که پول اعتباری کالای مثلی می‌باشد، اگرچه مثلیت پول فقط به اعداد و ارقامش نیست، بلکه مالیت، ارزش مبادله و قدرت خرید نیز از مقومات مثلیت آن می‌باشند.

۵. نظریه مصالحه

نظرات فقیهانی که مصالحه را دنبال می‌کنند، به چند دسته قابل تقسیم است:

الف، فقیهانی که حکم به عدم جواز جبران کاهش ارزش پول نمودند، ولی حکم به احتیاط در مصالحه را نیز لازم می‌دانند. آیت‌الله محمدعلی گرامی جبران کاهش ارزش پول را مجاز نمی‌شمارند، ولی ایشان در رساله عملیه، مطلب زیر را نوشته‌اند: اگر کسی مقداری پول طلا و نقره یا چیزهایی مثلی دیگر را قرض کند و قیمت آن کم شود یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد، کافی است.

ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شوند، اشکال ندارد، ولكن جریان حکم مذکور در پول‌های کاغذی که به لحاظ قدرت اعتباری خرید با آنها معامله می‌شود و نوعاً در حال ترقی و تنزل فاحش می‌باشند، محل اشکال است و اگر تفاوت فاحشی پیدا کند، بنابر احتیاط، لازم است با یکدیگر مصالحه نمایند (گرامی، ۱۳۷۶، ص ۴۸-۴۹).

شایان توجه است که ایشان نظریه مصالحه را در سال ۱۳۷۴ و نظریه عدم جواز جبران کاهش ارزش پول را در سال ۱۳۷۷ بیان داشته‌اند، در نتیجه ممکن است که در طول این مدت تغییر رأی برای ایشان حاصل شده باشد. ایشان مصالحه را احتیاط لازم و واجب می‌دانند. فتوا به مصالحه با حکم به عدم جواز جبران کاهش ارزش پول، قابل جمع نیست، اگر کسی در یک زمان حکم به مصالحه نماید و در عین حال فتوا به جواز جبران کاهش ارزش پول بدهد، از جهت جمع بین این دو حکم، اشکالی به وجود نخواهد آمد، بلکه در ادامه روشن می‌شود کسانی که حکم به مصالحه نمایند، حتماً باید نظریه لزوم جبران کاهش ارزش پول را پذیرفته باشند.

ب. فقیهانی که حکم به لزوم جبران کاهش ارزش پول کرده‌اند، اما در عین حال مصالحه را لازم می‌شمارند، آیت‌الله محمدتقی بهجت در شمار این دسته از فقها قرار دارد. در پاسخ پرسشی که در همین مورد از ایشان به عمل آمد، نوشته‌اند: احتیاط واجب آن است که در صورت تنزل فاحش، به نرخ روز مصالحه شود و فرقی بین اقسام دیون نیست (گرامی، پاسخ به پرسش شماره ۵۶۹۰، مورخه ۱۳۷۹/۴/۴، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، دفتر قم، شماره پاسخ ۵۶۹۰/۱، مورخ ۱۳۷۹/۸/۷).

ج. برخی فقها در یک بیانی جبران کاهش ارزش پول را لازم می‌دانند، اما در جای دیگر برخلاف آن نظر داده، ولی مصالحه را طریق احتیاط ذکر می‌کنند. آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی در پرسش مطلب فوق اظهار داشتند که اصل پرسش و پاسخ ایشان در ذیل می‌آید:

سوال: شخصی در سی سال قبل هزار تومان به کسی مدیون بوده و اداء نکرده است. اگر اکنون شخص مدیون یا ورثه‌اش بخواهند دین او را اداء نمایند، آیا با پرداخت هزار تومان که در سی سال پیش ارزش بیشتری داشته است، بری‌الذمه می‌شوند؟

جواب: چون ارزش پول پایین آمده است، احتیاطاً مصالحه نموده و رضایت داین را جلب نمایند، وگرنه باید ارزش هزار تومان سابق را بپردازند (گرامی، در پاسخ به پرسش کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، مورخه ۱۳۷۷/۱۲/۱۳).

قبلاً پاسخ ایشان در مورد مهریه صریح بود که کاهش ارزش پول باید جبران گردد، اما از این فتوای ایشان برمی‌آید که جبران کاهش ارزش پول را لازم نمی‌دانند، اما مصالحه را به عنوان احتیاط مستحب ذکر می‌کنند.

د. بعضی فقها در یک کتاب صراحتاً فتوا به جبران کاهش ارزش پول می‌دهند و در عین حال در پاسخ دیگری در همان کتاب فرموده‌اند: احتیاط واجب می‌دانیم که باید به نرخ امروز حساب شود، یا لااقل مصالحه کنند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۴۸).

ه. تعدادی از فقیهان فقط لزوم مصالحه را مطرح نموده‌اند. آیت‌الله صالحی مازندرانی می‌گویند:

در این‌جا بدهکار با پرداخت مبلغ مازاد قرارداد که اکنون ارزش آن کاهش فاحش یافته است، در واقع تمام دین خود را اداء نکرده است، افزون بر این مسأله اجحاف و ضرر نیز مطرح می‌شود، از این‌رو باید به گونه‌ای با یکدیگر مصالحه کنند (صالحی مازندرانی، ۱۳۷۶، ص ۴۵-۴۶).

نقد و بررسی نظریه مصالحه

در مطالب فوق اختلافی در گفتار مشهور مشاهده نمی‌گردد، همین مقدار در بحث ما جهت بررسی نظریه‌ها کافی به نظر می‌رسد. توجه به نکات ذیل برای روشن شدن وضعیت نظریه‌های گذشته لازم می‌باشد:

۱. تمام کسانی که مصالحه را مطرح کردند، اعم از این که به عنوان امر لازم و واجب باشد یا امر مستحبی، در صورت تنزل فاحش و کاهش شدید ارزش پول، جبران آن را تجویز کردند.

۲. به نظر می‌آید که حکم به مصالحه در اصل مسأله، نوعی تسامح باشد، زیرا در فرض تنزل فاحش ارزش پول با بازپرداخت مبلغ اسمی دین، عرفاً ادای کامل دین صدق نمی‌کند و مدیون باید بیش از مبلغ اسمی یعنی قدرت خرید حقیقی پول را پرداخت نماید و نیازی به مصالحه نمی‌باشد و اگر به نظر فقیهی با بازپرداخت مبلغ اسمی دین، عرفاً ادای کامل دین مورد تردید باشد، با بازپرداخت قدر متیقن، در مازاد آن، اصل برائت جاری می‌شود و در موردی مثل قرض، حتی مصالحه به بیش از مقدار مبلغ اسمی، مصداق ربا خواهد بود.

۳. ممکن است تعیین مقدار دقیق قدرت خرید حقیقی پول‌های اعتباری، به ویژه در صورت مدت طولانی بین زمان دین و بازپرداخت آن، همیشه ممکن نباشد، در این صورت حکم به مصالحه اشکالی ندارد، زیرا حکم شرعی به این که مدیون باید قدرت خرید حقیقی پول اعتباری را بپردازد، واضح است، اما ابهام یا نزاع در تعیین مقدار آن است و طرفین می‌توانند با هم مصالحه کنند یا ملزم به مصالحه می‌باشند.

۴. از مطلب ۲ و ۳ کاملاً روشن می‌شود کسانی که فتوا به مصالحه می‌دهند، ضرورتاً باید جبران کاهش ارزش پول را جایز بدانند و اگر در تعیین مقدار قدرت خرید حقیقی پول یا تعیین مقدار حق داین ابهامی وجود داشته باشد، باید با هم مصالحه کنند.

بنابراین، همه نظریه‌های پیشین که در عین فتوا به جبران کاهش ارزش پول مصالحه را نیز لازم یا جایز شمردند، یا فقط حکم به مصالحه نمودند، نوعی تسامح در گفتارشان وجود دارد که به نحو فوق قابل رفع می‌باشد. برخی‌ها مدعی هستند که تعیین حق داین و طلبکار ممکن نیست. بنابراین، پذیرش این نظریه به معنای قبول وقوع جهل به مقدار حق طلبکار هنگام معامله می‌باشد، پس اصل نظریه مورد خدشه واقع می‌شود.

۶. نظریه قول به تفصیل

ادای دین امری عرفی است و شارع در خصوص این که «ادای دین» با چه چیزی و با چه وسیله‌ای حاصل می‌شود، ارائه طریق ننموده و سکوت اختیار کرده است. لذا، در جو توری و هنگامی که قدرت خرید حقیقی پول، کاهش می‌یابد، باید به عرف رجوع کرده و مشاهده نمود که چه چیزی را عرف، ادای دین می‌داند. اگر ارزش پول کاهش بیابد، به یقین عرف وقتی مدیون را بری‌الذمه می‌شمارد که در ادای دین، ارزش حقیقی و ارزش مبادله‌ای واقعی پول را ملاک قرار دهد و آن را به دائن بپردازد، در غیر این صورت، یعنی اگر مدیون «ارزش اسمی» را پرداخت نماید، عرف عام او را بری‌الذمه نمی‌داند. این امر در «عرف دنیا» دربارهٔ سپرده‌های بانکی و سایر پرداخت‌های پولی - مالی نیز مورد توجه است. عرف قدرت خرید پول را در تغییرات فاحش جزء اوصاف اصلی اسکناس که موجب رغبت بیشتر افراد به آن می‌شود، می‌داند، در چنین مواقعی، عرف و سیرهٔ عقلا به بازپرداخت، مثل اسکناس‌های قرض‌گرفته شده (به حسب اعداد و ارقام حک شده روی آنها، که بهاء و قدرت خرید کمتری از آنچه گرفته شده است، دارد، بستند نمی‌کند).

بنابراین، از نظر عرف «جبران کاهش ارزش پول»، نه تنها جایز، بلکه لازم و ضروری می‌باشد. برخی در این مساله به گونه‌های مختلف چون تفصیل بین غصب و غیرغصب، تفصیل بین مهریه و قرض، تفصیل بین اطلاع و عدم اطلاع از آینده پول نظر داده‌اند (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱-۱۰۷).

۷. نتیجه‌گیری

با توجه به مفاهیمی که در خصوص کاهش ارزش پول و نظریات فقها در باب لزوم یا عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول در این تحقیق تبیین گردید می‌توان موارد زیر را عنوان نمود.

۱. در اثبات نظریه عدم جواز جبران کاهش ارزش پول و صدق آن بر ربای محرم، ادله ارائه شده ضعیف ارزیابی شد. اما دو دلیل برای لزوم و وجوب جبران کاهش ارزش پول در فرضی که کاهش ارزش پول شدید باشد، ارائه گردید که خلاصه آن بدین قرار است:

الف. پول‌های اعتباری، مثلی در قدرت خرید و ارزش مبادله‌ای حقیقی هستند. بنابراین، هنگام ادای دین باید همسانی - در قدرت خرید حقیقی زمان دریافت پول اعتباری را ملاحظه نمود و مدیون باید مقدار قدرت حقیقی پول را به دین بپردازد. یعنی جبران کاهش ارزش پول در دیون و سایر روابط مالی واجب و لازم بوده، و خارج از مصداق گستره ربا می‌باشد.

ب. ادای دین یک امر عرفی است، در جوّ تورمی و هنگامی که ارزش پول کاهش شدید پیدا می‌کند، باید دید عرف چه چیزی را ادای دین می‌داند. اگر کاهش ارزش پول شدید باشد، یقیناً عرف وقتی مدیون را برئ‌الذمه می‌شمارد که ارزش حقیقی پول را ملاک قرار دهد و آن را به دین پرداخت نماید. در غیر این صورت، یعنی اگر مدیون ارزش اسمی را پرداخت کند، عرف عام او را برئ‌الذمه نمی‌داند و بازپرداخت قدرت خرید حقیقی پول را زیادی و ربا نمی‌شمارد.

۲. هنگامی که ارزش پول‌های اعتباری کاهش شدید پیدا کند، برخی‌ها، در دیون و سایر روابط مال حکم به مصالحه نمودند. مصالحه بدون قبول لزوم جبران کاهش ارزش، نوعی تسامح است و هر کس حکم به مصالحه نموده یا صریحاً لزوم جبران کاهش ارزش پول را پذیرفته یا با حکم به مصالحه تلویحاً چنین حکمی را تلقی به قبول نموده و در تعیین مقدار حق باید حکم به مصالحه نماید.

بنابراین، در بروز کاهش ارزش پول در مبادلات اقتصادی به خاطر کاهش بارز قدرت خرید در طول زمان، نظر مشهور فقها بر لزوم و جواز جبران کاهش ارزش پول می‌باشد. در جبران کاهش ارزش پول نمی‌توان تنها یک نظریه را به صورت کامل و جامع قبول نمود، بلکه مقدار کاهش ارزش در اثر تورم شدید یا خفیف باید ملاک عمل قرار گیرد که گاه با مصالحه و گاه با حکم به تفصیل عرف می‌توان مبادرت به جبران کاهش نمود.

قرآن کریم.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۲ق). *لسان العرب*. بیروت: دارصاد.
۲. امامی، سید حسن (۱۳۷۷). *حقوق مدنی*. تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ج ۱.
۳. انصاری، مرتضی (۱۳۷۶). *المکاسب*. قم: دارالکتاب.
۴. انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: انتشارات سخن.
۵. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۳۴۸). *کفایه الاصول*. قم: انتشارات اسلامی.
۶. آصفی، محمد (۱۳۷۵). پول و پرسش‌های جدید فقهی. *فقه اهل‌البيت (ع)*، شماره ۷، ص ۲۸-۱۹.
۷. بهشتی، محمد (۱۳۷۸). *اقتصاد اسلامی*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. تبریزی، جواد (۱۳۷۵). پاسخ نامه شماره ۲۵۸۲، مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۴ ه. ش به پرسش کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی.
۹. تلخابی، مجید؛ ناظمی، محمدحسین (۱۳۹۵). *قاعده اقدام و جبران تورم. مطالعات فقه امامیه، شماره ۶، ص ۶۶-۳۸*.
۱۰. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸). *ترمینولوژی حقوق*. تهران: انتشارات گنج دانش.
۱۱. حائری، سید کاظم (۱۳۶۹). *الاوراق المالیه الاعتباریه*. در: دومین مجمع بررسی‌های اقتصاد اسلامی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۱۲. حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۳ق). *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ج ۱۲.
۱۳. خمینی، روح‌الله (۱۴۰۹ق). *الاجتهاد و التقليد*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۴. خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۰). *الاجتهاد و التقليد*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۲ق). *منهاج الصالحین*. قم: مدینه العلم.
۱۶. داودی، پرویز؛ موسائی، میثم (۱۳۷۹). پژوهشی درباره ربا و جبران کاهش ارزش قدرت خرید. *پژوهشنامه علوم اجتماعی*، شماره ۱۵، ص ۱۶۵-۱۸۸.
۱۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۰). *نرم افزار لغت نامه دهخدا*.
۱۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۹. روحانی، سید محمدصادق (۱۴۲۹ق). *فقه الصادق*. قم: مدرسه الامام الصادق.
۲۰. سبحانی، جواد (۱۳۷۲). *نظرخواهی از فقها پیرامون مسائل فقهی و حقوقی ناشی از کاهش ارزش پول*. رهنمون، شماره ۶، ص ۱۰۵-۱۱۵.
۲۱. سیستانی، سید علی (۱۳۷۵). *قاعده لاضرر و لاضرار*. قم: نشر مکتب آیت‌الله العظمی سیستانی.
۲۲. سیستانی، سیدعلی (۱۴۱۷ق). پاسخ به نامه مورخه ۱۴۱۷/۲/۷ ه. ق، کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی.

۲۳. شمس، عبدالله (۱۳۷۳). آیین دادرسی مدنی. تهران: انتشارات دراک، ج ۱.
۲۴. شهید ثانی، زین‌الدین (۱۳۰۹ق). *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*. قم: الاعلام اسلامی.
۲۵. صافی گلپایگانی، لطف‌الله (۱۴۲۹ق). *جامع الاحکام*. قم: دفتر نشر آثار آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی.
۲۶. صالحی مازندرانی، محمدرضا (۱۳۷۶). *بررسی احکام فقهی پول. فقه اهل‌البيت(ع)*، شماره ۹، ص ۴۸-۴۸.
۲۷. صدر، محمدباقر (۱۹۹۰م). *البنک اللاریوی فی الاسلام*. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۲۸. طاهری، حبیب‌الله (۱۳۸۰). ضمان کاهش ارزش پول. *پژوهش‌های فقهی*، شماره ۱۱، ص ۸۳-۱۰۶.
۲۹. طریحی، فخرالدین (۱۹۸۹م). *مجمع البحرین*. بیروت: دارالمکتبه الهلال.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۵). *المبسوط فی فقه الامامیه*. قم: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریة، ج ۳.
۳۱. عدل، محمد (۱۳۸۵). *حقوق مدنی*. تهران: انتشارات طه.
۳۲. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۰۲ق). *تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه*. تهران: مؤسسه امام صادق(ع).
۳۳. عمید، حسن (۱۳۹۰). *فرهنگ فارسی عمید*. تهران: انتشارات امیر کبیر، ج ۱.
۳۴. فاضل تونی، ملاعبدالله (۱۴۱۵ق). *الوافی فی اصول الفقه*. تصحیح سیدمحمد حسینی رضوی کشمیری. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۳۵. فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۷۵). *جامع المسائل*. قم: انتشارات امیرالعلم.
۳۶. فیومی، ابوالعباس (۱۴۲۵ق). *المصباح المنیر*. قم: مؤسسه دارالهجره.
۳۷. قحف، منذر (۱۴۱۵ق). *ربط الحقوق و الالتزامات الاجلّة بتغیر الاسعار*. المملكة العربیة السعودیة: المعهد الاسلامی للبحوث و التدريب البنک الاسلامی للتنمیة.
۳۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶). *الزام‌های خارج از قرارداد، ضمان قهری*. تهران: انتشارات میزان.
۳۹. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹). *عقود معین*. تهران: انتشارات میزان.
۴۰. کاشف‌الغطاء، محمدحسین (۱۴۱۲ق). *تحریر المجله*. بیروت: النجاج.
۴۱. کتابی، احمد (۱۳۷۶). *تورّم(ماهیت، علل، آثار و راهکارهای مقابله با آن)*. تهران: انتشارات اقبال.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱ق). *الاصول من الکافی*. بیروت: انتشارات دارالصعب و دارالتعارف.
۴۳. گرامی، محمدعلی (۱۳۷۶). *بررسی احکام فقهی پول. فقه اهل‌البيت(ع)*، شماره ۹، ص ۴۸-۴۸.
۴۴. گرامی، محمدعلی (۱۳۷۷). پاسخ به پرسش کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، مورخه ۱۳۷۷/۱۲/۱۳.
۴۵. گرامی، محمدعلی (۱۳۷۹). پاسخ به پرسش شماره ۵۶۹۰، مورخه ۱۳۷۹/۴/۴، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، دفتر قم، شماره پاسخ ۵۶۹۰/۱، مورخ ۱۳۷۹/۸/۷.
۴۶. گروهی از مولفان (۱۳۷۴). *پول در اقتصاد اسلامی*. تهران: سمت.
۴۷. محقق اردبیلی، احمد (۱۴۰۵ق). *مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الازدهان*. قم: انتشارات اسلامی.
۴۸. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۷۸). *قواعد فقه*. تهران: سمت.
۴۹. مشکینی، علی. پاسخ به نامه شماره ۵۶/۶۱۹/۸-د، مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۲، کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی.
۵۰. معین، محمد (۱۳۷۵). *فرهنگ فارسی*. تهران: انتشارات امیرکبیر، ج ۳، ۱.

۵۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۳). القواعد الفقهیه. قم: مؤسسه مدرسه الامام امیرالمؤمنین (ع)، ج ۲.
۵۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۴ق). بحوث فقهیه هامة. قم: مدرسه الامام امیرالمؤمنین.
۵۳. موسوی بجنوردی، سید محمدحسن (۱۳۸۷). القواعد الفقهیه. قم: نشر الهادی، ج ۱.
۵۴. نامه شماره ۱۳/۶۱۹/د، مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۴ه.ش، کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی.
۵۵. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۳). منیه الطالب فی شرح حاشیه المکاسب. قم: موسسه النشر الاسلامی.
۵۶. نجفی، محمدحسن (۱۳۷۶). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. تهران: انتشارات اسلامی.
۵۷. ولایی، عیسی (۱۳۸۷). قواعد فقهی (مدنی - جزایی). قم: دارالفکر.
۵۸. هاشمی شاهرودی، محمد (۱۳۷۴ق). مقالات الفقهیه. قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.
۵۹. یوسفی، احمدعلی (۱۳۸۱). ربا و تورم (بررسی تطبیقی جبران کاهش ارزش پول و تورم). تهران: اندیشه اسلامی.